

امام موسی کاظم (ع) و اخبار اهل تصوف

نوشتهٔ حامد الگار

ترجمهٔ آرمیدخت مشایخ فریدنی

مشهور است که امامان اهل بیت، چه در دوران حیات و چه بعد از وفاتشان، در انظار بسیاری از مسلمانان که همهٔ آنان، به معنی اخص کلمه، از پیروان امامان اهل بیت نبودند، مقامی والا و ارجمند داشتند. بی تردید همین امر از موجبات اصلی ایذاء و حبس مکرر آنان بوده است. جمعی از عرفا و صوفیه که خود معتقد به مذهب تشیع نبوده‌اند، اما به جلالت قدر و عظمت شأن امامان معترفند، از برجسته‌ترین افراد این دسته‌اند. آنان که چون شیعیان به انتقال معرفت کشفی معتقدند، امامان را نمونهٔ کامل فضایل معنوی می‌دانند و ایشان را در زمرهٔ معلمان و نیاکان معنوی خود ملحوظ می‌دارند. از این روست که کلاباذی (متوفی ۹۹۵/۳۸۵) نام شش امام اول را در صدر فهرست «کسانی که در باب معارف صوفیه سخن گفته‌اند» قرار داده است؛^۱ هجویری (متوفی حدود ۱۰۷۱/۴۶۵) از آنان تحت عنوان «امامان صوفیه» و بلافاصله بعد از خلفای راشدین نام برده است.^۲ سرانجام، فریدالدین عطار اثر مشهور خود به نام تذکرة الاولیاء را با شرحی مستوفی دربارهٔ امام جعفر صادق (ع) آغاز و با شرح مبسوطی در خصوص امام محمد باقر (ع) ختم می‌کند و بدین شیوه با معنا و نمادین به شرح احوال جمع کثیری از اولیا می‌پردازد که در فاصلهٔ آن دو امام اهل بیت زندگی می‌کردند.^۳

بی گفتگو بعض سخنان و تعالیم امامان، به مفهوم کلی، الهام بخش صوفیان نخستین بوده است. به علاوه، بنابر اخباری که انتشاری وسیع یافته و تا زمان حاضر نیز بازگو شده است، هر يك از هشت امام اول اثنی عشری شخصاً با يك یا چند تن از صوفیان سرشناس معاشر بوده‌اند.^۴ از آنجا که وثوق این اخبار به شیوه‌ای منظم و منطقی ارزیابی نشده است، بعید نیست که مبنای تاریخی برخی از آنها سست و نا استوار نباشد. صرف وجود این گونه اخبار و دوام آنها، به هر تقدیر، چندان شکی باقی نمی‌گذارد که در منظر مسلمانان، حتی بعد از آنکه اختلافات سنی و شیعی در قالب جانبداریهای فرقه‌ای شکل گرفت، امامان اقطاب عالم معنوی بوده‌اند. قصد ما در مقاله حاضر بررسی اخباری است که پیوند امام موسی کاظم (ع) را با تنی چند از اهل تصوف، از جمله شقیق بلخی (متوفی ۱۹۴/۸۱۰)، بشرحافی (متوفی ۲۲۷/۸۴۱) و معروف کرخی (متوفی ۲۰۰/۸۱۵) نشان می‌دهد. و نیز خواهیم کوشید تا نشان دهیم که امامان به چه صورتهای دیگری در تکوین اخبار اهل تصوف نقش داشته‌اند. همه نویسندگان شرح احوال امام موسی کاظم (ع) متفقند بر اینکه آن حضرت دارای کمالات عالی معنوی بوده است و در میان معاصرانش به الکاظم (الکاظمین الغیظ: آل عمران، ۱۳۴)، و «العبد الصالح» شهرت داشت. حضرتش به زهد، پرهیزگاری، ملائمت و وثوق در روایت احادیث معروف بود.^۵ امام سجده‌های طولانی می‌کرد^۶ و بسیار دعا و استغاثه می‌نمود و می‌فرمود که قضا را هم می‌توان با دعا رد کرد.^۷ بعضی از دعا‌های امام در کتابهای ادعیه شیعیان و اهل تصوف آمده است.^۸ حضرت در قیاس با امامان پیش از خود به جهت نرمخویی و زهد بیشتر به امام زین العابدین (ع) می‌ماند.^۹ این همه نشان می‌دهد که امام، چه در مدینه و چه در بغداد، برای همه کسانی که جوایح حیات معنوی و ترک مفاسد و تباهی آن روزگار بودند، قطب پرجاذبه‌ای بوده است. به يك مفهوم، وی این نقش را حتی بعد از وفاتش به سال ۱۸۳/۷۹۹ نیز ایفا می‌نماید، زیرا قبر او از اماکن محبوب زیارتی در بغداد است و به «باب الحوائج» معروف است.^{۱۰} مؤید این نظر روایتی است از امام شافعی که قبر امام «تریاق مجرب» است.^{۱۱}

از صوفیانی که نامشان بیش از دیگران با امام موسی کاظم (ع) پیوند دارد شقیق بلخی است. معروف است که سبب توبه و اعراض شقیق از دنیا سلسله دیدارها و وقایعی است که در طی سفرهایش به عنوان بازرگان تجر به می‌کند و از آن پس مرید زاهد معروف ابراهیم بن ادهم (متوفی حدود ۱۶۵/۷۸۲) می‌شود. گویند در سال ۱۹۴/۸۱۰ در ختلان در ماوراءالنهر به فیض شهادت رسید. اقوال شقیق بیشتر در باب توکل است و حاتم اصم بزرگترین مرید او بود.^{۱۲}

حکایتی طولانی نیز هست که در هیچ يك از تذکره‌های پیش نقل نشده است و شقیق بلخی را به امام موسی کاظم (ع) ارتباط می‌دهد. گویند شقیق در سفر حج در سال ۷۶۶/۱۴۹ در توقفی در قادیسیه جوانی را میان همسفران خود دید با ظاهری جذاب، خوش سیما، قامتی کشیده و رنگی سبزه سیر. او را درویشی صوفی پنداشت که صدقه از حجاج می‌گیرد. به سوی او رفت و خواست وی را ملامت کند. هنوز لب به سخن نگشوده بود که جوان پیشدستی کرد و او را به نام خواند و گفت: ای شقیق اجتنبوا کثیراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بعضَ الظَّنِّ اِثمٌ (حجرات ۱۲). شقیق شرمنده شد و خواست همراه او شود و از او درخواست نماید که برایش طلب آمرزش کند. اما جوان به میان جمع رفته و از نظر او غایب شده بود. چندی بعد باز او را دید که به نماز ایستاده بود «در حالتی که لرزه بر همه اعضا و جوارحش افتاده و اشک از دیدگانش جاری بود.» چون نماز او تمام شد به شقیق رو کرد و گفت: ای شقیق، این کلام پروردگار را بخوان: و اِنِّی لَعَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ اَمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدٰی (طه، ۸۲). چون جوان دوباره آنچه را بر دل شقیق گذشته بود به زبان آورد، شقیق یقین کرد که او باید از ابدال باشد. اندکی بعد باز او را دید که می‌خواست مشک خود را پر آب کند. وی که در نزدیکی چاه پنهان شده بود، به عیان دید که آب به طرزی عجیب بالا آمد و مشک را پر کرد. جوان ابتدا با آب وضو ساخت، سپس مشک را با شن پر کرد. آنگاه آن را تکان داد و شن را به آب مبدل ساخت و از آن نوشید. در همان حال شقیق خود را نمایان ساخت و از جوان درخواست کرد از آن آب که چنان معجزه‌آسا از شن به آب مبدل شده بود او را جرعه‌ای بنوشاند. جوان او را آب داد و گفت: «ای شقیق، پروردگار نعمتهای خود را، چه ظاهری و چه باطنی، مدام به ما ارزانی می‌دارد، پس پروردگار خود را سپاس گزار.» بنابر بعضی از روایات این حکایت، شقیق چون از آن آب نوشید دریافت که معجونی است از ذرت و خرما همانند سویق.^{۱۳} از آن پس چند روزی نه گرسنه شد و نه احساس تشنگی کرد. سرانجام چون قافله حجاج به مکه رسید به هویت واقعی مرد جوان پی برد. در این هنگام او را دید که طواف خانه کعبه می‌کند و جمعی او را در میان گرفته‌اند. پس از شاهدهی پرسید این کیست که چنین شور و شوقی به پا کرده است. گفت امام موسی کاظم (ع) است.^{۱۴}

این حکایت که نه تنها در تذکره‌های مشهور اهل تصوف بلکه در نخستین شرح احوال معتبر امامان، از جمله کتاب الارشاد شیخ مفید (متوفی ۴۱۳/۱۰۲۲) نیز نیامده است، در کتب متعددی یافت می‌شود که بعدها توسط نویسندگان سنی و شیعی تألیف شد. اما جالب توجه است که این حکایت نخستین بار در منابع سنی آمده است. ظاهراً نخستین نویسنده‌ای که آن را ثبت کرده است يك قاضی خوزستانی به نام ابو محمد الحسن بن عبدالرحمان بن

خلاد رامهرمزی (متوفی حدود ۳۶۰/۹۷۰) است. هر چند که رامهرمزی بیشتر از آنکه در مقام تذکره نویس اولیاء شهرت داشته باشد به عنوان محدث معروف است.^{۱۵} بسیاری از نویسندگانی که ملاقات شقیق بلخی و امام موسی کاظم (ع) را نقل کرده اند، کرامات الاولیاء، یکی از آثار رامهرمزی را که ظاهراً مفقود شده است، مأخذ اصلی خود آورده اند.^{۱۶} بعد از او ابن جوزی (متوفی ۵۹۷/۱۲۰۰)، فقیه، محدث و مورخ نام آور حنبلی، این حکایت را در دو اثر خود آورده است: *صفة الصفوة*، تلخیصی انتقادی از *حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی*، و اثر چاپ نشده دیگری که تحت عناوین مختلفی از آن نام برده شده که صحیح ترین آنها ظاهراً *مُطهر الغرام الساکن فی فضائل البقاع والأماکن* است.^{۱۷} به موجب نسخه خطی *صفة الصفوة* موجود در استانبول، خوشنام بن حاتم اصم سند ابن جوزی است. وی این حکایت را از قول پدرش که خود از قول شقیق شنیده بود، روایت کرده است.^{۱۸} حافظ ابو محمد عبدالعزیز بن اخضر گنابادی نیشابوری (متوفی ۶۱۱/۱۵-۱۲۱۴)، فقیه حنبلی بغدادی، مؤلف دیگری است که شرح ملاقات شقیق و امام را بیان کرده است. چند تن از نویسندگان بعدی این داستان را با استناد به اثر چاپ نشده گنابادی تحت عنوان *معالم العترة النبویة* نقل کرده اند.^{۱۹}

سبط بن جوزی (متوفی ۶۵۴/۱۲۵۶) مورخی است که حکایت مذکور را در *تذکرة الخواص* یا سند کامل سلسله روات آن آورده است. این سلسله شامل هشت راوی است و به خوشنام بن حاتم اصم ختم می شود.^{۲۰} یکی از معاصران سبط بن جوزی محدثی شافعی مذهب به نام کمال الدین محمد بن طلحة حلبی (متوفی ۶۵۲/۱۲۵۴) است که در حلب و دمشق تدریس می کرد.^{۲۱} او نیز در *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول* شرح ملاقات شقیق و امام موسی کاظم (ع) را درست با همان سند سبط بن جوزی نقل کرده است.^{۲۲}

دو کتاب دیگر در شرح احوال امامان که باز به قلم نویسندگان سنی است به نقل این حکایت، بدون ذکر سند آن، از قول همان منابع نخستین (به ویژه رامهرمزی، ابن جوزی و گنابادی) اکتفا می کنند. این آثار عبارت است از *كشف القمعة فی معرفة الائمة* از ابو الحسن علی بن عیسی اربیلی (متوفی ۶۹۲/۱۲۹۶)^{۲۳} و *الفصول المهمة فی معرفة الائمة* تألیف نورالدین علی بن محمد (متوفی ۸۵۵/۱۴۵۱) معروف به ابن صباغ، فقیه مالکی ساکن مکه.^{۲۴} سرانجام باید از رساله معروف ضد شیعی *الصواعق المحرقة* به قلم ابن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۳/۱۵۶۵) محدث و فقیه شافعی، نام برد که ملاقات شقیق با امام موسی کاظم (ع) را از قول ابن جوزی و رامهرمزی نقل کرده است.^{۲۵}

ناگفته نماند که در هیچ يك از آثار یاد شده از ملاقات دیگری میان شقیق و امام موسی

کاظم (ع) و این که بر اثر سه صحبتی که شقیق در راه مکه با امام داشته تجربه باطنی به او دست داده، ذکر می نشده است. این گفته در مورد دو اثر شیعی که نخستین بار به ملاقات میان شقیق بلخی و امام موسی کاظم (ع) اشاره کرده اند نیز صادق است، یعنی مناقب آل ابی طالب از ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸/۱۱۹۲) و منهاج الکرامه از علامه حلی (متوفی ۷۲۶/۱۳۲۵). گرچه شرحی که ابن شهر آشوب آورده است دومین (یا شاید سومین) روایت قدیمی این حکایت اعم از منابع سنی و شیعی است، ظاهراً حتی در آثار شیعی اخیر نیز هرگز نقل نشده است. ابن شهر آشوب کتاب *امثال الصالحین* را، که در هیچ اثر دیگری ذکر نشده و از مؤلف آن نیز نام برده نشده است، به عنوان مأخذ خود آورده است.^{۲۶} در حالی که علامه حلی حکایت مذکور را بی آنکه خود تفسیری بر آن بیفزاید از *صفة الصفوة* ابن جوزی نقل کرده است.^{۲۷}

به خلاف علامه حلی، نویسنده ای که تقریباً همعصر اوست با صراحت تمام تأکید دارد که شقیق بلخی مرید امام موسی کاظم (ع) بود و برای اثبات این گفته به هیچ حکایتی استناد نمی کند. نویسنده مذکور سیدحیدر آملی، عارف شیعی قرن هشتم/چهاردهم است که معتقد بود حقیقت تصوف و تشیع یکی است. آملی در *جامع الاسرار و منبع الانوار* به وصف چگونگی انتقال معرفت باطنی از امامان به بعضی از صوفیه و عرفا می پردازد و اصرار می ورزد که یکی از سلسله های انتقال این علم از امام موسی کاظم (ع) به شقیق بلخی و «از او به شاگردان و مریدانش» می رسد.^{۲۸} چنانکه حدود صد سال بعد از آملی، ابن ابی جمهور احسائی (متوفی بعد از ۱۹۰۱/۱۴۹۶) در کتاب *المجلی* می گوید که شقیق بلخی این علم را از امام موسی کاظم (ع) اخذ کرده بود (اخذ عن)^{۲۹}. قاضی نورالله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹/۱۶۱۰) نکته تازه ای به موضوع ملاقات شقیق با امام موسی کاظم (ع) می افزاید و در *مجالس المؤمنین* خود ادعا می کند که شقیق نه تنها شیعی بود بلکه به دلیل اعتقاداتش در ماوراءالنهر «به تهمت رفض شهید شد».^{۳۰} ادعای شوشتری مبنی بر شیعه بودن شقیق، در منابع شیعی بعد، وسعت انتشار نیافت. مثلاً محمدباقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۱/۱۷۰۰) فقط به نقل داستان مذکور از قول ابن جوزی، اربیلی و ابن صباغ اکتفا می کند و حتی نام شقیق را در زمره مریدان امام ملحوظ نمی دارد.^{۳۱} در حالی که محمدباقر خوانساری (متوفی ۱۳۱۳/۱۸۹۵)، صاحب اثر مشهور *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، این مطلب را که گویند امام موسی کاظم (ع) استاد شقیق بلخی بوده است عیناً نقل می کند. اما خوانساری نیز شقیق را شیعی به شمار نمی آورد.^{۳۲} سرانجام، محمد معصوم شیرازی، معروف به معصوم علیشاه (متوفی ۱۳۴۴/۱۹۲۶) در اثر *سترگ و جامع الاطراف خود در باب تصوف*، که همه شواهد موجود در

کتاب سنّی و شیعی را در آن جمع آورده است، چنین نتیجه می‌گیرد که شقیق بلخی از دست امام موسی کاظم (ع) خرّقه پوشیده است و بدین ترتیب شقیق را در زمرهٔ مریدان امام می‌داند نه یکی از پیروان مذهب تشیع.^{۳۳}

ابونصر بشر بن حارث حافی مشهور به بشر حافی دومین صوفی است که نامش را همراه با نام امام موسی کاظم (ع) برده‌اند. در تذکره‌های معتبر صوفیه آمده است که «شوریده روزگار بود. يك روز مست می‌رفت کاغذی یافت بر آنجا نوشته بسم الله الرحمن الرحيم. عطری خرید و آن کاغذ را معطر کرد و به تعظیم آن کاغذ را در خانه نهاد [بزرگی آن شب به خواب دید که گفتند بشر را بگوی طیبّت اسمنا فطیّبناک و بجلّت اسمنا فبجلناک] [و] طهّرت اسمنا فطهّرتناک فبعزتی لا طیبین اسمک فی الدنیا و الآخرة».^{۳۴}

ولی به شرحی که در سایر منابع آمده است، هدایت شقیق به دست امام موسی کاظم (ع) صورت گرفت و سبب توبهٔ او این بود که «حضرت امام موسی کاظم (ع) از پیش خانهٔ بشر می‌گذشت به بغداد. آواز غنا و ساز شنید از آن خانه و کنیزکی از در خانه برای امری بیرون آمد. حضرت سؤال نمود که ای کنیزک صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ گفت آزاد است. حضرت امام فرمودند راست گفتی، اگر بنده می‌بود بندگی می‌کرد و از خدای تعالی اندیشه می‌نمود. پس از آن کنیزک به اندرون رفت. مولای او گفت سبب دیر آمدن تو چه بود. ماجرا را بیشتر تقریر نمود. و بشر از آن کلام هدایت انجام متنبه شده پای برهنه از خانه بیرون آمد در عقب حضرت امام شناخت و به آن حضرت رسیده خود را در قدم او انداخت [و به دست همایون اورایت توبه و انا به برافراخت و همیشه پای برهنه می‌بود تا به عالم بقا رحلت فرمود. بنابراین ملقب به حافی بود]».

در این مورد نیز گویا ابن جوزی نخستین راوی داستان بوده است. محمدباقر خوانساری در *روضات الجنّات* می‌نویسد که خود نسخه‌ای از کتاب *زین الدّین عاملی* معروف به شهید ثانی (متوفی ۱۵۸۸/۹۶۶) را به خطّ خود او دیده است که در آن کتاب *المُدّهش* ابن جوزی را منبع این حکایت توبهٔ بشر ذکر کرده بود.^{۳۵} با این تفاوت که در این روایت به جای امام موسی کاظم (ع) از امام زین العابدین (ع) نام برده شده است، که از حیث زمانی خطای فاحشی است و نمی‌تواند از ابن جوزی یا شهید ثانی باشد. اما باید متذکر شد که در بخشی از *صفة الصّوّة* ابن جوزی که به شرح احوال بشر اختصاص دارد، در خصوص این که وی به خدمت امام موسی کاظم (ع) رسیده بود مطلبی نیامده است.^{۳۶} با این همه، احتمال می‌رود که داستان مذکور چندی قبل از قرن هفتم/سیزدهم رایج شده باشد، زیرا در *منهاج الکرامه* علامهٔ حلّی آمده است.^{۳۷} حکایت مذکور به ترتیب در *مجالس المؤمنین* قاضی

نورالله شوشتری^{۳۸} و طرائق الحقائق معصوم علیشاه^{۳۹}، از قول حلی بازگو شده است؛ هر چند که در مقایسه با حکایت شقیق بلخی، هرگز انتشار گسترده‌ای نیافته و گذشته از این در شرح احوال امامان به قلم اهل سنت نیز به کلی از قلم افتاده است.

سومین و آخرین صوفیه که گویند با امام موسی کاظم(ع) صحبت داشت - صرف نظر از ادعای غیرتاریخی درویش خاکسار، در ایران مبنی بر این که حلاج را امام قطب زمان نامیده بود^{۴۰} - معروف کرخی است. البته قول مشهورتر آن است که معروف کرخی به خدمت امام علی بن موسی الرضا(ع) رسیده و به دست آن حضرت اسلام آورده بود.^{۴۱} با این همه، شاه نعمت‌الله ولی (متوفی ۱۴۳۷/۸۳۴)، مؤسس طریقه درویش نعمت‌اللهی و از ارکان تاریخ تصوف شیعی، گوید که کرخی به دست امام موسی کاظم(ع) اسلام آورده و ده سال در بان آن حضرت بود.^{۴۲} صاحب اصول الفصول نیز همین نظر را دارد و اضافه می‌کند که کرخی در زمان امامت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) نیز بواب امام بوده است.^{۴۳} از سوی دیگر معصوم علیشاه از پیروان طریقه نعمت‌اللهی، نه تنها این امر را محتمل می‌داند بلکه می‌افزاید که شاید کرخی به خدمت امام جعفر صادق(ع) نیز رسیده باشد.^{۴۴} سرانجام، مؤلف نسبتاً جدیدتری به نام احسان‌الله اصطخری از صوفیه امامیه و پیرو طریقت ذهبیه، به کلی منکر هرگونه ارتباطی، قبل از زمان امام علی بن موسی الرضا(ع)، میان کرخی و امامان شیعه است.^{۴۵}

اکنون وقت آن رسیده است که روایتهای گوناگونی را که به موجب آنها پیوندی میان صوفیه و امام موسی کاظم(ع) وجود داشته است مورد ارزیابی قرار دهیم. بدون تردید این واقعیت که روایات مذکور در هیچ یک از منابع نخستین صوفی و شیعی نیامده است می‌تواند دلیلی برای رد اعتبار آنها باشد. ابن تیمیه (متوفی ۱۳۲۸/۷۲۸) با لحن تند معمول خود، در ردیه‌ای که بر منهاج‌الکرامه حلی نوشته است، حکایاتی را که علمای شیعی درباره شقیق بلخی و بشر حافی آورده‌اند «کذب محض» می‌خواند.^{۴۶} در حالی که نویسنده معاصر عراقی، مصطفی شیبی، صاحب اثری مفصل پر از استناد در باب روابط تاریخی اهل تصوف و تشیع در تاریخی بودن اخبار مذکور تردید می‌کند و معتقد است که اخبار مذکور محصول ثانوی ادعایی است که به موجب آن سلسله مشایخ و تبار معنوی صوفیه به علی بن ابی طالب(ع) می‌رسد.^{۴۷} از منظر دیگری، مؤلف لبنانی، هاشم معروف حسنی، در اثبات این قضیه مصمم است که به اصطلاح وی «فاصله بزرگی میان تصوف و تشیع وجود دارد». وی حتی امکان همدلی و صحبت امامان را با اهل تصوف انکار می‌کند.^{۴۸}

اولا در جواب این مدعا می‌توان گفت که گرچه مرسوم است که تذکره‌های صوفیه را

فرهنگ رجال اهل تصوف بدانیم، واقع آن است که در کتبی چون تذکرة الاولیاء عطار مطالب مربوط به شرح احوال صوفیان، به معنی اخص کلمه، پراکنده است. در واقع بیشتر توجه مؤلف به اقوال صوفیان معطوف شده است نه به جزئیات سفرها و ملاقاتهای آنان. بنابراین، از نظر اصولی، امکان دارد که شقیق بلخی و بشر حافی مجلس و صحبتی با امام موسی کاظم (ع) داشته باشند که به سبب آن به معرفت کشفی دست یافتند، اما این امر از نظر مؤلفان نخستین تذکره‌های صوفیه پنهان مانده باشد. علاوه بر این، احادیثی که از قول امام موسی کاظم (ع) در کتب اهل سنت، از جمله مسند ابن حنبل، سنن ترمذی و سنن ابن ماجه، نقل شده است دلالت بر آن دارد که دایره مجالس آن حضرت محدود به پیران نزدیکش نبود.^{۴۹}

ابن تیمیه این نکته را در مورد شقیق بلخی به درستی تذکار می‌دهد که در سال ۷۶۶/۱۴۹، یعنی همان سالی که ملاقات پیشگفته در سفر حج میان شقیق و امام موسی کاظم (ع) رخ داد، امام هنوز در مدینه سکونت داشت. واقع این است که امام جعفر صادق (ع)، پدر آن حضرت، یک سال پیش از این تاریخ وفات یافته بود و فقط در آغاز خلافت مهدی، یعنی حدود ده سال بعد است که امام موسی کاظم (ع) را به بغداد منتقل می‌کنند.^{۵۰} البته این گفته بدان معنی نیست که امام احتمالاً، قبل از این تاریخ، خود به بغداد سفر نکرده باشد، بویژه این که تاریخ ملاقات مذکور در همه روایات آن حکایت ذکر نشده است. حقیقت آن است که در اکثر منابع، زمان ملاقات بعد از رهایی امام موسی کاظم (ع) از زندان خلیفه مهدی در بغداد بیان شده است.^{۵۱} افزون بر این، سندی را که سبط بن جوزی و محمدبن طلحه حلبی برای نقل حکایت یاد شده آورده‌اند باید دلیلی بر وثوق و اعتبار آن به شمار آورد و لذا درست نیست که بدون تأمل آن را نادیده گرفت. معصوم علیشاه از همه سنجیده‌تر نتیجه می‌گیرد که شقیق در اصل از شاگردان ابراهیم ادهم بود، ولی از فیض صحبت امام موسی کاظم (ع) نیز بهره‌مند شده بود.^{۵۲} تذکره نویس هندی غلام سرور لاهوری با الهام از همین نتیجه‌گیری می‌افزاید که شقیق بلخی به خدمت امام موسی کاظم (ع) و ابراهیم ادهم، هر دو، رسیده بود.^{۵۳}

و اما حکایت توبه بشر حافی به دست امام موسی کاظم (ع) فقط در چند منبع آمده و در هیچ یک از آنها سند آن ذکر نشده است. ابن تیمیه به این حکایت ایرادی گرفته است که باید در آن دقت کرد. به گفته او بعید به نظر می‌رسد که امام موسی کاظم (ع) در آن ایام، در محله‌های پر جمعیت بغداد رفت و آمد می‌کرده و از پیش‌خانه بشر گذشته باشد.^{۵۴} ولی این حکایت می‌تواند نشانه ارادت و توسل بشر به امام باشد، زیرا قشیری خوابی را که بشر دیده بود نقل کرده که رسول خدا (ص) به بشر فرموده بود علو درجات او به سبب محبتی است که به اهل بیت دارد.^{۵۵}

به خلاف موارد فوق، اخباری که به موجب آن معروف کرخی به خدمت امام موسی کاظم(ع) رسیده بود، با توجه به اعتبار بیشتر روایاتی که او را از خدمتکاران امام علی بن موسی الرضا(ع) می‌داند، به کلی غیر قابل قبول است.^{۵۶} اگر معروف به راستی به دست امام علی بن موسی الرضا(ع) اسلام آورده باشد معلوم نیست که چگونه می‌توان او را از ملازمان امام هفتم به شمار آورد.

خلاصه سخن این که هنوز هم تاریخی بودن حکایاتی که به وجود پیوندی میان سه صوفی یاد شده و امام موسی کاظم(ع) دلالت دارد ثابت نشده است و در واقع فقط روایت ملاقات شقیق بلخی به طور کامل باورکردنی است. ولی حقیقت امر این است که این اخبار از حیث تاریخی و به جهات معنوی حائز اهمیت است. روایات یاد شده که نخستین بار فقط در منابع سنی قرنهای چهارم/دهم تا هفتم/سیزدهم ثبت شده است، نشان می‌دهد که چگونه عواطف علی دوستی بعضی از اهل سنت در تکوین صورت و محتوای اعزاز و اکرام امامان به عنوان بخشی از میراث معنوی همه مسلمان مؤثر بوده است. این که اهل تصوف را برگزیدند و در مقام ملازمان امام موسی کاظم(ع) (و سایر امامان) قرار دادند در عین حال حاکی از آن است که قرابت خاصی میان سنن صوفیه و امامیه وجود داشت.

مقام امام موسی کاظم(ع) در اخبار اهل تصوف به چند حکایت - ساختگی یا جزآن - مبنی بر وجود پیوندی میان امام و برخی از صوفیان محدود نمی‌شود. از آنجا که حضرتش پدر امام علی بن موسی الرضا(ع) است که مربی معروف کرخی است، لذا همه طرایق صوفیه که سلسله ارادت خود را به معروف محکم می‌کنند خود را از تبار آن امام می‌دانند. به عبارت دیگر در سلسله‌الذهبی که صوفیان را به وسیله هشت امام اول اثنی عشری با رسول خدا(ص) و منبع وحی متصل می‌سازد، امام موسی کاظم(ع) حلقه ماقبل آخر است.^{۵۷}

عده صوفیانی که خود (یا کسانی از جانب آنان) ادعا می‌کنند که تبار جسمانی آنها به امام موسی کاظم(ع) می‌رسد نیز قابل ملاحظه است. در صدر این عده جنید بغدادی (متوفی ۹۱۰/۲۹۸) قرار دارد که به گفته تقی‌الدین واسطی (متوفی ۱۳۷۳/۷۷۴) در *تیریاق‌المحبین*، تبارش به فاصله پنج پشت به امام موسی کاظم(ع) می‌رسد.^{۵۸} هر چند که چنین شجره نسبی به سهولت با نظر غالب مبنی بر این که جنید ایرانی الاصل بود قابل انطباق نیست.^{۵۹} از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که همگان در مورد تبار موسی سیداحمد رفاعی (متوفی ۱۱۸۳/۵۷۸) که طریقه رفاعیه به نام اوست، اتفاق رأی دارند و معتقدند که تبار وی به فاصله چهارده پشت به امام موسی کاظم(ع) می‌رسد.^{۶۰}

بازماندگان حقیقی امام موسی کاظم(ع) و یا کسانی که چنین ادعایی کرده‌اند، در خلال

قرنهای هشتم/چهاردهم و نهم/پانزدهم که تشیع و تصوف به شدت تحت تأثیر یکدیگر قرار داشت، نقشی مهم در سرزمینهای اسلامی در شرق به طور کلی، و در ایران به طور خاص، ایفا کردند. در این ایام است که بسیاری از اهل تصوف اهمیت تازه‌ای برای رسم معهود عشق به خاندان پیامبر (ص) قایل می‌شوند و بار دیگر بر نقش امامان در مقام سرچشمه سنن معنوی اصرار می‌ورزند. در حالی که تنی چند از شیعیان نیز، برخی از جنبه‌های تشکیلاتی تصوف را اختیار می‌کنند. از این رو عجب نیست که بعضی نهضت‌های صوفیه به وجود آمده باشند که صبغه شیعی یا شیعی آغازین داشته‌اند و دست کم در چهار مورد، به طوری که گزارش شده است، مؤسس این نهضتها از بازماندگان امام موسی کاظم (ع) بوده‌اند. حاجی بکتاش اولین کسی است از میان این عده که گویند در نیشابور در حدود قرن هفتم/سیزدهم متولد شده بود. وی سپس از راه مکه به نجف و از آنجا به آنتولی مهاجرت کرده در همانجا مقدمات تأسیس طریقه‌ای را که به نام بکتاشیه معروف است، فراهم نمود. بکتاشیه عموماً مقید به شریعت نیستند و علی‌رغم اظهار ارادت به دوازده امام، به مفهوم واقعی اصطلاح شیعه، نمی‌توان آنان را شیعی به شمار آورد. به هر تقدیر، بعضی از جانب حاجی بکتاش ادعا کرده‌اند که وی فرزند محمدبن موسی، از نوادگان امام موسی کاظم (ع) است.^{۶۱} البته این ادعا، از حیث زمانی، به کلی بی‌اساس است، اما احتمال می‌رود که حاجی بکتاش در خانواده‌ای از سادات نیشابور متولد شده باشد که شجره‌نسب کامل آن در محلی بین خراسان و آنتولی مفقود شده است. به‌خلاف بکتاشیه، اکنون مسلم شده است که تبار موسوی خاندان صفوی به کلی ساختگی است. صفویه در جریان تحوّل از طریقه صوفی به سلسله سلطنتی خود را به خاندان موسوی منتسب کرد. این امر در حدود زمان حکومت شاه طهماسب (۹۳۰/۱۵۲۴-۹۸۴/۱۵۷۶) روی داد و حاصل تلاشی بود که برای از بین بردن واقعیت منشأ کردی خاندان صفوی صورت می‌گرفت.^{۶۲} اما انتخاب امام موسی کاظم (ع) به عنوان نیای خاندان صفوی فی‌نفسه نشان‌دهنده اعتباری است که برای تبار موسوی قایل می‌شدند. سیدمحمد نوربخش (متوفی ۸۶۹/۱۴۶۴) از دیگر مدعیان تبار موسوی است که در سده نهم/پانزدهم فعال بود. وی بنیانگذار طریقه نوربخشیه است که در اصل از شاخه‌های کبرویه بود و تا اواسط دوران صفوی در نقاط مختلف ایران دوام داشت.^{۶۳} سرانجام باید از سیدحیدر تونی (متوفی ۸۳۰/۱۴۲۶) نام برد که گاه جدّ اعلاّی دسته حیدری محسوب می‌شود. حیدریها در خلال دوره‌های صفوی و قاجار آرامش چند شهر ایران را به هم زدند. تونی ادعا می‌کرد که هم به لحاظ جسمانی و هم از حیث معنوی از اعقاب امام موسی کاظم (ع) است و سلسله ارادت او به فاصله پنج نسل به ابراهیم خوارزمی یکی از «پیروان مخلص» امام می‌رسد.^{۶۴}

شاید تصور شود کسانی که ادعا می کردند از نسل امام موسی کاظم (ع) هستند به سبب نفوق عدّه سادات موسوی در ایران در نهضت‌های مختلف شیعی و صوفی به مقام و منزلت رسیدند. اما باید به خاطر داشت که بسیاری از فرزندان امام که عدد آنها را سی و هفت فرزند، کمتر یا بیشتر، گفته‌اند در ایران زندگی می کردند و در همین سرزمین وفات یافتند. گواه این مطلب مشاهدی است که بر مزارات اولاد آن حضرت در ایران بنا شده که بعضی از آنها حتی قبل از دوره صفویه نیز از اماکن اصلی زیارتی بوده است. از جمله آنهاست: امامزاده حسین بن موسی (ع) در قزوین (که به شاهزاده حسین مشهور است)؛ مشهد احمد بن موسی (ع) در شیراز (به قول شیرازها شاه چراغ)؛ بارگاه حضرت فاطمه بنت موسی (سلام الله علیها) در قم و البته آستان علی بن موسی الرضا (ع) در مشهد. تردیدی نیست که به مدد این مشاهد حقیقت انتساب به خاندان امام موسی کاظم (ع) در اذهان پارسایان و وجدان مذهبی ایرانیان جای گرفت و هر چند واقعی یا ادعایی، انتساب به حضرتش وسیله‌ای شد برای نیل به شرف و حیثیت معنوی. از این رو عقل حکم می کند که شیوع تبار موسوی مؤسسان نهضت‌های صوفی و شیعی را صرفاً اتفاقی و محصول آمار و ارقام ندانیم.

جان کلام اینکه امام موسی کاظم (ع) در زمان حیاتش به جهت کثرت زهد، پرهیزگاری و فضایل معنوی از اعتباری برخوردار بود که از محدوده پیروان شیعی او فراتر می رفت. حقیقت آن است که حکایت‌های مبنی بر پیوند و انس بعضی از صوفیه با امام، حتی اگر اعتبار تاریخی آنها ثابت نشده باشد، حاکی از آن است که حضرتش بعد از وفات نیز دارای همان کشش و جاذبه بوده است. شایان توجه است که حکایت‌های مذکور ابتدا فقط در منابع سنی نقل شده و بعد از گذشت زمان نسبتاً زیادی به منابع شیعی راه یافته است.

افزون بر این، تبار موسوی ابتدا در میان متصوّفه اهل سنت مایه اعتبار به شمار آمد، قبل از آن که در قرن‌های هشتم/چهاردهم و نهم/پانزدهم عامل اصلی تکوین و تبلور محله‌های شیعی در تصوّف گردد.

بدین ترتیب، خاطره امام موسی کاظم (ع) در تطوّر و تکامل تصوّف نقشی داشته است که خود، در مقیاس‌های محدود، نشان می دهد که امامان اهل بیت بخشی از میراث معنوی تمامی جامعه اسلامی بوده‌اند.

یادداشتها

۱. التعرف لمذهب اهل التصوف، ویراسته عبدالحمید محمود و طه عبدالباقی سُورر (قاهره، ۱۳۸۰/۱۹۶۰)، ص ۲۷.
 ۲. کشف المحجوب، ویراسته و. ا. ژوکوسکی V. A. Zhukovskiy (لنینگراد، ۱۹۲۳)، ص ۹۷-۸۵.
 ۳. تذکره الاولیاء، ویراسته محمد استعلامی (تهران، ۱۳۴۷/۱۹۶۸) ص ۱۸-۱۲، ۲۰-۸۱۹.
 ۴. از جمله نگاه کنید به: S. H. Nasr, *Sufi Essays* (London, 1972), p. 114.
 ۵. احمد بن یوسف القرامانی: اخبار السُّوُل و آثار الاوَّل (بغداد، ۱۲۸۲/۱۸۶۵): محمد بن احمد الذهبی، میزان الاعتدال فی تقدیر الرجال (قاهره، ۱۹۶۴)، ج ۳، ص ۲۰۱.
 ۶. نگاه کنید به شیخ عباس قمی، باقیات صالحات، در حاشیه مفاتیح الجنان (تهران، ۱۳۸۱/۱۹۶۱)، ص ۹۶.
 ۷. ابن فهد، عدّه الدّاعی (تبریز ۱۸۵۷/۱۲۷۴)، ص ۵.
 ۸. مفاتیح الجنان، ص ۴۴: باقیات صالحات، ص ۴۳، ۴۶۹، ۵۷۷، ۵۹۰؛ احمد Kamushkhanawī، مجموعه الاحزاب (استانبول، ۱۸۸۱/۱۲۹۸)، ج ۳، ص ۵۵۸.
 ۹. کامل مصطفی الشیبی، الصّلة بین التّصوّف و التّشیع بیروت، ۱۹۸۲)، ج ۱، ص ۲۳۲.
 ۱۰. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (دمشق، ۱۹۴۵)، ج ۱، ص ۱۲۰.
 ۱۱. نقل از الیرمونی، تنقیح روض الازهر (طرابلس، بی تاریخ)، ص ۲۳۹.
 ۱۲. برای شرح احوال شقیق بلخی نگاه کنید به: عبدالرحمن سلّمی، طبقات الصّوفیه (قاهره، ۱۹۵۳)، ص ۶۶-۶۱؛ عطار، تذکره الاولیاء، ص ۴۴-۲۳۲.
 ۱۳. سوبق، مثلاً، در کتاب مجلسی آمده است (نگاه کنید به: یادداشت ۳۱).
 ۱۴. تفصیل این حکایت در منابع مختلفی که در یادداشت‌های بعدی آمده است، تقریباً یکی است. جز اینکه در چند مورد، همین داستان به صورت منظوم توسط شاعر ناشناسی در دنبال حکایت اصلی آمده است.
 ۱۵. در مورد رامهرمزی نگاه کنید به:
- Fuat Sezgin, *Geschichte des arabischen Schrifttums* (Leiden, 1967), vol. I, pp. 193/94.
۱۶. سزگین کرامات الاولیاء را جزو آثار رامهرمزی فهرست نکرده است. عمر رضا الکحّال نیز در معجم المؤلّفین (دمشق، ۱۳۷۶/۱۹۵۷)، ج ۳، ص ۲۵۳ از آن نام نبرده است.
 ۱۷. برای عنوان اثر نگاه کنید به: بروکلمان و احمد آتش، «ابن جوزی»، دایرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۸۵۰.
 ۱۸. ابن جوزی، صفة الصّوفیه، تصحیح عبدالمؤیدخان (حیدرآباد دکن، ۱۹۶۹/۱۳۸۹)، ج ۲، ص ۱۰۴. نام خوشنام در بعض نسخه‌های چاپ شده حکایت شقیق به صورت هشام یا حُسام تغییر داده شده است تا برای خوانندگان عرب زبان آشنا تر باشد.
 ۱۹. نگاه کنید به حاجی خلیفه، کشف الظّنون، تصحیح Serefetlin Yaltkaya و Rifat Bilge (استانبول، ۱۹۷۱)، col. ۱۷۲۶.
 ۲۰. تذکره الخواص (نجف، ۱۹۶۴)، ص ۳۴۸.
 ۲۱. نگاه کنید به:
- Carl Brockelmann, *Geschichte der arabischen Literatur, Supplement I* (Leiden, 1937), pp. 838-39.
۲۲. مطالب السُّوُل (تهران، ۱۲۸۵/۱۸۶۸)، ص ۱۹۶.
 ۲۳. کشف الغمّة (تهران، ۱۲۹۴/۱۸۷۷)، ص ۲۴۲-۳.
 ۲۴. الفصول المهمة (تهران، ۱۳۰۳/۱۸۸۶) ص ۷-۲۴۵.
 ۲۵. الصّواعق المحرّقه (قاهره، بی تاریخ)، ص ۲۰۳.
 ۲۶. مناقب آل ابی طالب، تصحیح هاشم رسولی محلاتی (قم، بی تاریخ)، ص ۳-۳۰۲.

۲۷. علامه حلی، منهاج الکرامه، در مقدمه منهاج السنه النبویه از ابن تیمیه، تصحیح محمد رشاد سلیم (بیروت، ۱۹۶۲)، ج ۱، ص ۱-۲-۱۰۱.
۲۸. جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هانری کرین (تهران، ۱۳۴۷ش/۱۹۶۹)، ص ۲۲۴. محمد معصوم شیرازی (معصوم علیشاه) در طرائق الحقائق (تصحیح محمدجعفر محبوب [تهران، بی تاریخ]، ج ۲، ص ۱۷۳) از بستان السیاحه زین العابدین شروانی نقل کرده است که تبار یکی از سلسله‌های تصوف از امام موسی کاظم (ع) به شقیق بلخی و از او به ابوتراب نخشی می‌رسد. از آنجا که ابوتراب در سال ۸۵۹/۲۴۵ در گذشته احتمال نمی‌رود که از مریدان شقیق بوده باشد. اما ظاهراً با حاتم بن اصم، بزرگترین مرید شقیق هم صحبت بوده است (نگاه کنید به: عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، تصحیح م. توحیدی پور [تهران، ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷]، ص ۵۱.
۲۹. نقل از طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۳۱۰.
۳۰. مجالس المؤمنین (تهران، ۱۳۷۶/۱۹۵۷)، ج ۲، ص ۲۴.
۳۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، بخش سوم (تهران، ۱۳۶۹/۱۹۷۶)، ص ۸۳-۸۰.
۳۲. روضات الجنات (تهران، ۱۳۰۷/۱۸۸۹)، ص ۳۲۸.
۳۳. طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۷۳.
۳۴. مثلاً نگاه کنید به: جامی، نفحات الانس، ص ۴۸-۴۹.
۳۵. برای این بحث نگاه کنید به طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۸۶.
۳۶. صفة الصّفة، ج ۲، ص ۹۰-۱۸۳.
۳۷. منهاج الکرامه، ص ۱۰۲.
۳۸. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۲.
۳۹. طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۴.
40. Richard Gramlich, *Die schiitischen Derwischorden Persiens: erster Teil, die Affiliationen* (Wiesbaden, 1965), p.84.
۴۱. از جمله نگاه کنید به عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۳۲۴.
۴۲. نگاه کنید به شعری از شاه نعمت الله ولی که در طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۴۵۸ نقل شده است. غیر از معروف کرخی، صوفیان دیگری نیز به عنوان دربان در خدمت امامان بوده‌اند. فی المثل حیدر آملی در جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۲۲۴ آورده است که بایزید بسطامی (متوفی ۸۷۵/۲۶۱) بواب امام جعفر صادق (ع) بود. من توانستم صاحب اصول الفصول را شناسایی کنیم. قول او در طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۲۹۹ آمده است.
۴۳. طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۲۹۸.
۴۴. اصطخری، اصول تصوف (تهران ۱۳۲۸ش/۱۹۶۰)، ص ۸۹.
۴۵. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه (قاهره، ۱۳۲۲/۱۹۰۴)، ج ۲، ص ۱۲۴.
۴۶. الشیبی، الصلة بین التصوف و التشیع، ج ۲، ص ۱۰۸.
۴۷. الحسینی، بین التصوف و التشیع، ص ۲۴۱ به بعد. نویسنده این اثر با خشم تمام این نظریه شیبی را رد می‌کند که از حیث تاریخی ارتباط متقابل مهمی میان تصوف و تشیع وجود داشته است.
۴۸. نگاه کنید به ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج ۲، ص ۱۲۴؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۰۲.
۴۹. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج ۲، ص ۱۲۴.
۵۰. از قراین چنین برمی‌آید و به صراحت گفته نشده است.
۵۱. طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۱۷۳.
۵۲. لاهوری، خزینة الأصفیاء (کانبور، ۱۳۳۲/۱۹۱۴)، ج ۲، ص ۱۳۳.
۵۳. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج ۲، ص ۱۲۴.

۵۵. الرسالة التفسيرية، ویراسته عبدالحلیم محمد و محمد بن الشریف (قاہرہ، ۱۳۸۵/۱۹۶۶) ص، ۶۹.
۵۶. نگاه کنید به یادداشت شماره ۴۱.
۵۷. در خصوص سلسله الذهب نگاه کنید به: Gramlich, *Die schiilischen*, p.15.
۵۸. تریاق المحیین (قاہرہ، ۱۳۴۰/۱۹۲۲)، ص ۳۶.
59. Suleyman Ates, *Cuneyd-i Bagdadi, Hayati, Eserleri ve Mektuplari* (Istanbul, 1969), p.8.
۶۰. عبدالحلیم کنعان، احمد الرفاعی (استانبول، ۱۳۴۰/۱۹۲۲)، ص ۳.
۶۱. عبدالباقی گلینارلی، ولايتنامه: مناقب حاجی بکتاش ولی (استانبول، ۱۹۵۸)، ص ۱-۴.
۶۲. احمد کسروی، شیخ صفی و تبارش (تهران، ۱۳۴۴/۱۹۴۴)، و نیز
- Zeki Velidi Togan, «Sur l'origine des Safavides», in *Melanges Massignon*, III (Damascus, 1959), p. 345-57.
۶۳. الشیبی، الصلة بين التصوف والتشیع، ج ۲، ص ۲۹۶، حاشیة شماره ۵.
۶۴. حافظ حسین کر بلائی، روضة الجنات و جنت الجنان (تهران ۱۳۴۴ ش/۱۹۶۵)، ج ۱، ص ۴۶۸.
۶۵. برای اسامی سی و هفت فرزند امام، نگاه کنید به کتاب الارشاد شیخ مفید، ترجمه هوارد I. K. A. Howard (لندن، ۱۹۸۱)، ص ۴۵۹-۴۵۷. مجلسی عدّه اولاد آن حضرت را بیشتر گفته است (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۸).